



یونان

حمله اسکندر به ایران (هخامنشیان)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۳ تیر ۱۳۹۲ ۶۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

آن هنگام که اسکندر گجسته به درون آسیای کوچک (صغیر) پا می گذاشت در ایران بزرگ واپسین شهریار از دودمان هخامنشی به نام کدمان که خود را داریوش سوم نامید به پادشاهی رسید. داریوش تمام تلاشش را برای فرونشاندن شورش درباریان و کشمکش میان آنها گذراند و هنوز اوضاع کشور سامان نیافته بود که اسکندر به میدان آمد و از این موقعیت بهره برد و توانست در نبردهایی چند سپاه داریوش را شکست دهد. به شوند بی‌خردی‌ها و سستی‌هایی که داریوش از خود نشان داد شهرهای فرمانروایی هخامنشی یکی پس از دیگری به دست اسکندر افتاد و ای



آن هنگام که اسکندر گجسته به درون آسیای کوچک (صغیر) پا می گذاشت در ایران بزرگ واپسین شهریار از دودمان هخامنشی به نام کدمان که خود را داریوش سوم نامید به پادشاهی رسید . داریوش تمام تلاشش را برای فرونشاندن شورش درباریان و کشمکش میان آنها گذراند و هنوز اوضاع کشور سامان نیافته بود که اسکندر به میدان آمد و از این موقعیت بهره برد و توانست در نبردهایی چند سپاه داریوش را شکست دهد . به شوند بی خردی ها و سستی هایی که داریوش از خود نشان داد شهرهای فرمانروایی هخامنشی یکی پس از دیگری به دست اسکندر افتاد و این سردار خونریز مقدونی پس از گرفتن هر شهر فرمان کشتار همگانی می داد . اسکندر پس از گرفتن مصر و سارد و بابل واز دم تیغ گذراندن مردمان آن دیار در اربل شکست سختی بر داریوش وارد کرد و روانه شوش شد و شوش را نیز گرفت .

اسکندر برای دنباله راه ، سپاه خود را به دو نیم کرد نیمی از آن به فرماندهی " پارمینون " از راه ایذه و رامهرمز و بهبهان رهسپار پارس گردید و نیمی دیگر به فرماندهی خود از راه کوهستانی که گذرگاهی بسیار سخت گذر به نام دربندپارس داشت گسیل کرد .

هنگامی که اسکندر به همراه لشکرش به گذرگاه دربند پارس رسید گمان کرد که به آسانی می تواند از این گذرگاه بگذرد و روانه پارس گردد . در این هنگام آریوبرزن دلاور ایرانی در کمین اسکندر بر بالای گذرگاه نشسته بود تا او را در دام اندازد .

آریوبرزن به سال 355 پیش از زایش در روستای برزیون دیده به جهان گشود . به شوند هوش خدادادی و دلیری و بی باکی داریوش او را به ساتراپی دربند پارس گذاشت . چرا که خود از اهالی همین منطقه بود و راه های آن را به

خوبی می شناخت . جالب است بدانید که روستایی در این منطقه وجود دارد به نام مندون که گویا دختری بوده به نام ماندان که به هنگام فرار آریوبرزن او را در خانه خود جای داده تا از پشت خانه بگریزد و این دخت دلاور دست خود را در کلونی پشت در می گذارد و پافشاری می کند تا سربازان اسکندر نتوانند درب را بگشایند و آنچنان ایستادگی می کند تا سردارش بگریزد و در این راه جان خود را نیز از دست می دهد و به شوند این فداکاری نام روستا را به یادبود این دخت دلاور مندون (ماندان) می گذارند .

باری اسکندر سپاه خود را به درون کوهستان می برد . سکوتی رعب آور بدل های سربازان اسکندر می نشیند . جز آوای پرندگان و شاخه های درختان صدایی به گوش نمی رسد . اما بر بالای گذرگاه این آریوبرزن و سربازانش است که به کمین نشسته اند تا سردار پیروز مقدونی را به دام اندازند . سربازان همه آماده رزم و گوش به فرمان سردار خود دارند . با خروش آریوبرزن ، سربازان پارسی با غلتاندن و پایین انداختن سنگها بر سر سربازان اسکندر آنها را یکی پس از دیگری به کام مرگ می برند گروهی دیگر از سربازان که با تیر و کمان و فلاخن در سنگرهایشان در کمین بودند آغاز به باریدن تیر بر دشمن می کنند . ترس و وحشت سپاه اسکندر را گیج و مبهوت کرده گویا زمان برایشان به پایان آمده کس را یارای ایستادن نیست فریاد و هیاهو فضا را پر کرده سربازان اسکندر یا در زیر سنگها در دم جان دادند و یا زخمی مهلك بر داشتند . اسکندر با دیدن کشته شدن و تار و مار شدن سربازانش دستور پسروی (عقب نشینی) داد . و در جلگه پایین گذرگاه اردو زد . اسکندر به همراه بزرگان سپاهش به اندیشه راه چاره نشستند . در این هنگام چند اسیر محلی را به نزد اسکندر آوردند تا مگر راهی بیابند و بتوانند آریوبرزن را دور بزنند و او را غافلگیر نمایند . سرانجام یکی از اسیران که از اهالی کیلیکیه که مدتها پیش به اسارت بدین جا آورده شده بود و از آنجا که چوپانی و گله داری می کرده راه ها را به خوبی می شناخت و راه را به اسکندر نشان داد هر چند که راهی بسیار سخت گذر بود اما اسکندر به همراه سپاهش از این راه گذشتند و در پشت سر آریوبرزن و سربازان اندکش در آمدند . آریوبرزن که غافلگیر شده بود اما با دیدن سپاه دشمن بیم به دل راه نداد و بی باکانه و دلاورانه خود و سربازان اندکش بر سپاه دشمن یورش بردند و آنچنان دلیری از خود نشان دادند تا توانستند چنبره محاصره را بشکنند و فرار کنند در میان راه به او گزارش دادند که باید از پارسه پاسداری کند . اما در میان راه با آن گروه از سپاهیان اسکندر روبه روگردید که از دشت روانه پارس بودند در این هنگام اسکندر و سربازانش نیز به او رسیدند . آریوبرزن و خواهر دلاورش بانو یوتاب و سربازان اندکی که به همراه داشتند جانانه و مردانه ایستادگی و مبارزه کردند ناگهان از هر سوی آماج تیر و کمان و نیزه قرار گرفتند و جان خود را برسر پایداری و نگهداری از میهن دادند تا اسکندر نتواند میهن و پایتخت ایران را بگیرد اما گویی سرنوشت شومی در انتظار پارسه بود .

سرانجام اسکندر از پلکان پارسه بالا رفت و بر تخت شاهی نشست جایگاهی که روزی بزرگانی چون داریوش بزرگ و خشایارشا بر آن از راستی و داد می گفتند و جهان سر به سر زیر فرمانشان بود اما اینک پارسه و سرزمین پهناور هخامنشیان به دست خونریز خون آشام بداندیشی افتاده که مست و عربده کشان با معشوقه هایش بر پیکرهای بی جان ایرانی می خندند.

سرانجام اسکندر دستور به آتش کشیدن پارسه را داد . پارسه در زبانه های آتش آن ناجوانمرد پلیدکار می سوخت و جز ویرانه ای از آن چیزی نماند . اما هنوز هم ویرانه هایش و ستون های سربه فلک کشیده اش گواه بزرگی و شکوه و فر این پایتخت افسانه ای و تمدن باشکوه ایران آن زمان دارد .

نام پارسه و نام سازندگان و کارهایی که انجام داده اند و همچنین نام ویرانگر آن در تاریخ ثبت است .
آن که از راستی و داد و بی زاری از دروغ می گوید و آنکه مردمان را از دم تیغ می گذراند و همه جا را به آتش می کشد .
باشد که اهورامزدا سرزمین ایران را از سپاه دشمن بپاید .

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «حمله اسکندر به ایران (هخامنشیان)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1295/pdf/حمله-اسکندر-به-ایران.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵